

دکتر بیل مونس، موعظه بالای کوه، درس ۱۲، متی ۶:۱۹ به بعد، وفاداری‌های بی‌قید و شرط

بیل مونس و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر بیل مونس است در سخنرانی‌اش در مورد موعظه‌ی بالای کوه. این جلسه‌ی ۱۲، متی ۶:۱۹ و بعد از آن، وفاداری‌های بی‌قید و شرط است.

سلام، چند نکته‌ی روشن‌کننده

نوعی استعاره است که (synecdoche) من کلمه کنایه را اشتباه به کار می‌بردم. متوجه آن نبودم. سینکدوکه در آن یک جزء به جای کل به کار می‌رود.

«خب، این یه «سینکدوک» هست. آره، پس به ما یه روزی بده، نون روزانه مون یه «سینکدوک» هست. سینکدوک. «مجاز مرسل یعنی اینکه اسم رو جایگزین کل کنی، مثل کاخ سفید به جای رئیس جمهور»

این یک تمایز فنی است. در واقع، قضیه نان روزانه یک جزء واحد است. بسیار خوب، نکته دوم: یک تفسیر دیگر هم وجود دارد، و من فراموش کرده بودم آن را بنویسم، در مورد حفظ ما از شر، و این نکته‌ای است که اسکات به آن اشاره می‌کند.

او فکر می‌کند که اول قرن‌تین ۱۳:۱۰ اساساً همین را می‌گوید. اول قرن‌تین ۱۳:۱۰ می‌گوید هیچ وسوسه‌ای وجود ندارد که رایج نباشد، و در بحبوحه وسوسه، خدا راهی برای خروج به ما خواهد داد. و بنابراین، ایده دعای ربانی این است که ما را به وسوسه‌ای که قادر به مقاومت در برابر آن نخواهیم بود، هدایت نکن.

به جای انجام این کار، فقط ما را از شیطان و قدرت او در امان نگه دارید. بنابراین، تفسیر دیگر این است که فقط به اول قرن‌تین ۱۰:۱۳ به عنوان توضیح اشاره کنیم. خب، مطمئناً قابل اجرا است.

کلی سوال تکمیلی توی یادداشت‌ها هست که بیشترشون رو از قلم انداختم. اگه فردا داشته باشیم، اگه بخوای، می‌تونیم در موردش صحبت کنیم. اما می‌دونی، وقتی من اولش اینو موعظه کردم، هر عبارت یه موعظه‌ی جدا بود، بنابراین با مقدمه، می‌دونی، حدود دو ماه طول کشید تا تموم بشه.

و من خیلی هیجان‌زده بودم، می‌دونید، خب، مردم قراره بیشتر در مورد دعا بدونن، و قراره به جلسات دعا بیان، و همه با هم، و نه، تعداد اصلاً بالا نرفت. و من گفتم، خب، پس کمبود دعا، دعای دسته‌جمعی، به دلیل کمبود درک نیست. این کمبود چیز دیگه‌ایه. در نهایت، شاید من تنها کشیشی باشم که این کار رو کردم؛ من فقط جلسه دعا رو لغو کردم تا ببینم چی میشه.

هیچ‌کس متوجه نشد. حدود دو ماه بعد، یکی از دوستانم پیش من آمد و گفت: «من واقعاً با لغو جلسات دعا، توسط شما مشکل دارم.» گفتم: «خب، این جالب است چون شما دو ماه گذشته که این اتفاق افتاد.» آنجا نبودید و دو ماه گذشته چیزی نگفتید، بنابراین متوجه آن نشدید.

خب، چهار ماه گذشته و شما در آن شرکت نکرده‌اید. پس دقیقاً مشکل شما با لغو آن توسط من چیست؟ مشکل مردم با دعا، کمبود دانش نیست؛ چیز دیگری است، درست است؟ به هر حال، من سه خطبه‌ی تکمیلی خواندم و هیچ تفاوتی ایجاد نکرد، اما یکی از سوالاتی که از ما پرسیده خواهد شد این است که آیا این مهم است؟ می‌دانید، آیا مهم است؟ و چون باب اینجاست، می‌توانم این را بگویم. بسیاری از دوستان

اصلاح طلب من موضعی در مورد دعا دارند که کاملاً اشتباه است و من نمی‌توانم به اندازه کافی روی آن تأکید کنم.

و این یعنی، خدا نقشه‌هایش را در مورد دعا تغییر نمی‌دهد. خدا حاکم مطلق، دانای کل است، او هر کاری را که بخواهد انجام خواهد داد، و تنها کارکرد دعا تغییر دادن دعا است. واقعاً امیدوارم که موضع شما این نباشد.

دعا ما را تغییر می‌دهد، اینطور نیست؟ خب، اما این بحثی است که من زیاد با آن سر و کار داشته‌ام، بنابراین آنها نمی‌گویند که این یک استدلال پوشالی است. می‌دانید، دعا نمی‌تواند خدا را تغییر دهد. نکته‌ای که بالاخره روی آن کار کردم این است که دعا خدا را به انجام کارهایی سوق می‌دهد که در غیر این صورت ممکن است انجام ندهد.

من فکر می‌کنم کارهای خاصی هست که خدا قرار است انجام دهد، و او نیازی ندارد که حتی یک نفر از ما از او بخواهیم. خب، پسرش قرار بود روی صلیب بمیرد. این یک دعا نیست، قرار است اتفاق بیفتد.

و با این حال، من فکر می‌کنم که چیزهای زیادی وجود دارد که او منتظر است تا از او خواسته شود. یکی از سوالات این است که اگر خدا در قلب هادسون تأثیر نمی‌گذاشت - او، اگر هادسون تیلور مطیع نبود، دعا نمی‌کرد و نمی‌رفت - آیا خدا هنوز در چین کار می‌کرد؟ خب، ما نمی‌دانیم. احتمالاً.

شخص دیگری می‌توانست این برکت را دریافت کند. اما من به اندازه کافی در مورد هادسون تیلور خوانده‌ام، که او متقاعد شده بود که دعا، خدا را به کار در چین سوق می‌دهد. و بنابراین، من فقط می‌گویم، بله، دعا دعا را تغییر داد.

اما من فکر می‌کنم دعا خدا را به انجام کارهایی سوق می‌دهد که ممکن است انجام ندهد. یا ممکن است تصمیم بگیرد از طریق شخص دیگری انجام دهد و شخص دیگری برکت را دریافت کند. بنابراین آیا دعا، با وجود همه ناامیدی‌ها و چیزهایی که داریم، مهم است؟ ما باید بگوییم بله.

خب، در مورد دعای بی‌جواب چی؟ این یه چیز سخته. وقتی دخترمون موقع تولد فوت کرد، من یکشنبه‌ها تدریس نکردم. من یه کلاس مدرسه یکشنبه خیلی خوب داشتم، و حدود دو یا سه هفته تدریس نکردم.

وقتی برگشتم، تمام ابیات «هر چه به نام من بخواهی، انجام خواهم داد» را جمع کردم. آنها را به همه افراد کلاس اختصاص دادیم و از همه خواستم که ابیات خود را بخوانند. وقتی کار تمام شد، گفتم: «پس چرا راشل مرد؟» درس خیلی جالبی بود چون من داشتم تقلا می‌کردم، اما می‌دانستم که تقلا کردن با دوستانم سالم‌تر خواهد بود.

و آنها می‌دانستند که همه چیز در ما چقدر خام است، اما این یک سوال بسیار واقعی بود. و می‌دانید، وقتی خدا خودش را اینقدر مقید کرده، در مورد این دعاها بی‌پاسخ چه؟ گاهی اوقات، شرایطی وجود دارد. درست است؟ در من بمانید، یوحنا ۱۵. در من بمانید، و من در شما.

اگر در من بمانید، هر چه می‌خواهید بخواهید، و آن از آن شما خواهد بود. آنها فقط مطابق با اراده خدا دعا می‌کنند، بدون گناه در زندگی ما دعا می‌کنند، نه اینکه خارج از اراده خدا برای مرسدس بنز دعا کنند. اما من فکر می‌کنم مسئله دعای بی‌پاسخ، بدیهی است که چیز قدرتمندی است.

اما ما باید باور داشته باشیم که خدا به دعاها پاسخ می‌دهد. اگر خدا به دعاها پاسخ ندهد، او یک دروغگوی کیهانی با نسبت‌های کیهانی و الهی است، درست است؟ زیرا او خود را در یک رابطه‌ی پیمانی مقید کرده است که در آن قول داده است به دعاها پاسخ دهد. و بنابراین در زندگی خودم، دعاهایی وجود دارد که وقتی آنها را به روشی که می‌خواهم می‌خواهم، پاسخ داده نمی‌شوند.

دعاهایی هست که هنوز منتظرشان هستم. باید با جسارت و شجاعت به عنوان پسر او به تخت سلطنت بروم، و هی، بابا، می‌توانم این را داشته باشم؟ می‌توانم آن را داشته باشم؟ می‌توانی این را انجام دهی؟ باید به انجام آن ادامه دهم، حتی وقتی برخی از پاسخ‌هایی که به من می‌رسند اصلاً منطقی نیستند. اما اگر نتوان به خدا اعتماد کرد، اگر خدا گوش نمی‌دهد، اگر دعا خدا را تکان نمی‌دهد، کتاب مقدس پر از دروغ است.

خب، می‌دانم که این موضوع فوق‌العاده دشواری است، چون ما معمولاً آنچه را که درخواست می‌کنیم، زمان درخواستمان و نحوه‌ی درخواستمان به دست نمی‌آوریم. ما هنوز باید باور داشته باشیم. بنابراین، اگر بعداً وقت بیشتری داشتیم، همیشه می‌توانیم در مورد آن صحبت کنیم، اما می‌خواهم به بخش بعدی بروم.

خب، حالا رسیدیم به وفاداری کامل ۶۱۹ و پیروی از آن. ما داشتیم در مورد اولویت دادن به خدا، دعا و روزه صحبت می‌کردیم، و حالا کاری که عیسی در موعظه انجام می‌دهد این است که واقعاً روی آن تمرکز می‌کند، و عبارتی که من استفاده می‌کنم وفاداری کامل، وفاداری کامل است. بنابراین از ۶۱۹ شروع می‌کنیم.

گنج‌هایتان را روی زمین، جایی که بید و حشرات موذی به آن آسیب می‌رسانند، ذخیره نکنید. این کلمه خیلی خوبی است، اینطور نیست؟ حشرات موذی، حشرات موذی. به هر حال، و جایی که دزدها به آن نفوذ می‌کنند و آن را می‌دزدند.

اما، به طور ضروری، برای خود گنج‌هایی در آسمان ذخیره کنید، جایی که بید و حشرات موذی به آن آسیبی نمی‌رسانند و دزدان نمی‌توانند وارد شوند و آن را بدزدند. زیرا هر جا گنج تو باشد، قلب تو نیز آنجا خواهد بود. بسیار خوب، اینجا یک جناس زیبا وجود دارد.

تبلت‌ها انگشت من را دوست ندارند. نمی‌دانم مشکلی در شیمی بدنم وجود دارد یا چیز دیگری، اما من روی چیزهایی مثل اپل و اندروید ضربه می‌زنم، و آنها فقط آنجا می‌نشینند و به من می‌خندند. خب، به هر حال یک جناس زیبا وجود دارد، و اگر دقیق‌تر باشیم، می‌گوییم، گنج‌ها را گنج‌یابی نکنید.

فعل یک اصطلاحنامه است؛ اسم یک اصطلاحنامه است. به عبارت دیگر، آنها هم ریشه هستند. گنج‌ها را روی زمین که همه این اتفاقات ممکن است رخ دهد، ذخیره نکنید، اما ضروری است که گنج‌ها را در آسمان برای خودتان ذخیره کنید.

باشه. قراره یه مدت برای گروه کر موعظه کنیم، درسته؟ یه نفر، من اینو بارها و بارها شنیدم؛ این دلیل نمیشه که حقیقت داشته باشه، اما عیسی بیشتر در مورد پول صحبت می‌کنه تا اینکه در مورد بهشت و جهنم صحبت کنه. نمی‌دونم این درسته یا نه، اما می‌دونم که زیاد در مورد پول صحبت می‌کنه.

عیسی درباره چه چیزی صحبت نمی‌کند؟ او درباره داشتن ثروت صحبت نمی‌کند، درست است؟ بدیهی است که او درباره داشتن ثروت صحبت نمی‌کند. او درباره جمع‌آوری ثروت صحبت می‌کند، خب، من حتی مطمئن نیستم که او درباره آن صحبت می‌کند. من با یادداشت‌هایم متفاوت هستم.

من حتی مطمئن نیستم که صحبت کردن در مورد آن بهترین کار باشد. او در مورد ثروت اندوزی صحبت نمی‌کند، زیرا برخی از مردان و زنان فوق‌العاده خداترس وجود دارند که به دلیل ثروت فوق‌العاده‌شان کارهای زیادی برای پادشاهی انجام داده‌اند. دیویس و ایرهاوزر، و ایرهاوزر، می‌دانید، شرکت چوب، مرد باورنکردنی

او سه موسسه خیریه داشت، مدرسه دینی فولر، کالج ویتورث، و فکر می‌کنم یانگ لایف. من بعضی از این خدمات را با هم قاطی می‌کنم. فکر کنم یانگ لایف بود.

او میلیون‌ها دلار به آن سه خیریه ریخت و کلی خیر از آن حاصل شد. این خیلی به معنای اندوختن پول نیست، بلکه به معنای جایی است که قلبت آنجاست، درست است؟ به معنای گنج اندوزی است. مسئله پول زیاد داشتن نیست.

مسئله این است که پول را به گنج قلب خود تبدیل کنید، از پول خود محافظت کنید. من یک بار در کلیسا دوستی داشتم، یک تاجر بسیار موفق، و او گفت: من عاشق تجارت هستم. من عاشق پول درآوردن هستم.

حالا، این خوب بود یا بد؟ خب، از یک طرف، در تجارت هیجان وجود دارد، درست است؟ تدوین یک طرح تجاری، ایجاد روابط، انجام کار سخت، فقط رضایت شدید از دیدن آن شاید به عنوان یک جایگاه ویژه در بازار و غرق شدن در آن با استفاده از هر توانایی خدادادی که دارید و موفقیت. منظورم این است که این ذاتاً بد نیست. اما اگر او می‌گفت، من عاشق تجارت و پول درآوردن هستم چون عاشق ثروتمند بودن هستم، عاشق داشتن آزادی برای انجام هر کاری هستم، که شامل حمایت از کلیسا به هر شکل، روش یا قالبی نمی‌شود، پس این چیزی کاملاً متفاوت است، اینطور نیست؟ بنابراین، همانطور که همه ما می‌دانیم، این یک مسئله است، مسئله‌ای مربوط به قلب است.

فقط می‌خواهم مراقب باشم. اهریمن جلوه دادن ثروتمندان خیلی آسان است، و من نمی‌خواهم این کار را بکنم. عیسی در مورد افرادی صحبت می‌کند که قلبشان با جمع‌آوری ثروت روی زمین شکوفا می‌شود و از پادشاهی غافل می‌شوند.

من هم چیزی شبیه به این فکر می‌کنم. اما روی دیگر سکه جذاب است. ما باید برای خودمان در بهشت گنج‌هایی ذخیره کنیم.

ما باید ثروت آسمانی جمع کنیم. دارم سعی می‌کنم به جور بازی با بیت کوین پیدا کنم، می‌دونید، بیت کوین‌های آسمانی. به ما گفتن که ثروت جمع کنیم.

اگر به پادشاه اعتقاد داریم، باید عمداً تا جایی که می‌توانیم سخت کار کنیم تا بیشترین پادشاه ممکن را دریافت کنیم، درست است؟ به ما گفته شده که این کار را انجام دهیم. این چیز خوبی است. رندی آلکون کتاب واقعاً خوبی به نام «اصل گنج» نوشته است.

او کلی از این کتاب‌های کوچک نوشته است. حتی آن‌هایی که من با آن‌ها مخالفم، واقعاً کتاب‌های خوبی هستند و شما را تشویق می‌کنم که از آن‌ها مراقبت کنید. او در این کتاب مجموعه‌ای کامل از اصول را به نام «اصل گنج» مطرح کرده است.

جمله‌اش این است: «نمی‌توانی آن را با خودت ببری، اما می‌توانی آن را جلوتر بفرستی.» او از مثالی استفاده می‌کند که احتمالاً همه ما استفاده کرده‌ایم: من هرگز یک ماشین نعش‌کش با تریلر پشت آن ندیده‌ام. من «هرگز نشنیده‌ام کسی در بستر مرگ بگوید»: کاش وقت بیشتری را در دفتر کارم گذرانده بودم.

می‌دونی، منظورم اینه که تو نمی‌تونی گنج‌های زمینی‌ای که جمع می‌کنی رو با خودمون ببریم. اما استدلال آلکورن اینه که می‌تونی اون‌ها رو از قبل بفرستی. اینجوری می‌شه که گنج‌ها رو تو بهشت جمع کرد

می‌توانید آن را از قبل ارسال کنید. بنابراین، سوال این است که چگونه این کار را انجام می‌دهید، درست است؟ و در نهایت من اینطور گفتم. روشی که شما گنج آسمانی را جمع‌آوری می‌کنید، استفاده از ثروت خدا برای پیشبرد اهداف خداست.

اگر واقعاً می‌توانستیم با این جمله‌ی اساسی کنار بیاییم، همه ما انبوهی از طلای الهی در انتظارمان بود. ما از ثروت خدا برای پیشبرد اهداف خدا استفاده می‌کنیم. پس سه بخش برای آن وجود دارد

اولاً، هیچ چیز تحت کنترل ما متعلق به ما نیست، درست است؟ هر آنچه که داریم، از جمله توانایی‌ها و موقعیت ما در زندگی، یک هدیه است. وقتی مسیحی می‌شویم، همه چیز به او سپرده می‌شود

در دروازه مانده است. به او داده شده است. در پای صلیب افتاده است

هر استعاره‌ای که می‌خواهید استفاده کنید. هر آنچه که هستیم و هر آنچه که داریم متعلق به خداوند است. همین

پایان بحث. ثانیاً، ما مباشرین ثروت و زمان خدا هستیم، نه مالک آن. از نظر کتاب مقدس، خدا این چیزها را به ما نمی‌دهد

او این کار را به ما می‌سپارد. شرکت آلکورن این مثال جذاب را دارد. اگر یک چک ۱۰۰،۰۰۰ دلاری داشتید و آن را به مسئول فِدکس می‌دادید، و او می‌گفت: «ببین، مسئول فِدکس، می‌توانی ۱۰۰،۰۰۰ دلار از آن را داشته باشی، اما می‌خواهم بقیه‌اش را به فرزندانم بدهی»

خب، اونی که با فِدکس کار می‌کنه می‌ره خونه، همه‌شو نقد می‌کنه، می‌ده به بچه‌هاش. شما چیکار می‌کردید؟ خب، این چیزی نبود که برایش ساخته شده بود. برای فِدکس نبود

برای اینجا بود. و نکته، مثالی که او سعی در بیان آن دارد، این است که ما مسئول هر چیزی هستیم که داریم. و هر چیزی که خداوند به ما داده است، هنوز هم در کنترل اوست

و نکته‌ی واقعاً جالب در مورد خدا این است که او این همه ثروت را دارد. او آن را تحت کنترل ما قرار می‌دهد و می‌گوید، هی، کمی از آن را بردارید. نه، نه، نه، این مال توست، خدا

نه، یه خونه بخر. واقعاً می‌خوام که اون رو از اینجا برداری. حتی می‌تونی یه بی‌امو هم بخری

می‌ذارم تو برداریش. ببرش بیرون. پول خودمه

می‌دانم که می‌توانی یک ماشین داشته باشی. یک ماشین خوب گیرت بیاید. تو تمام عمرت ماشین‌های بی‌کیفیت سوار شده‌ای

می‌خوام یه بی‌امو داشته باشی. این یه لذت باورنکردنیه که این ثروت اونو. همه چی تحت کنترل اونو

او اجازه می‌دهد مقداری از آن را ما برداریم. نمی‌دانم اگر تمام پول ارثم را در یک چک بسته بودم، به آن مرد فدکس نمی‌دادم. خدا مقداری از مال خودش را به ما می‌دهد، اما هنوز مال خودش است.

بنابراین، نکته دوم این است که ما مباشر هستیم. فقط ما می‌توانیم این را درک کنیم، درست است؟ کاش مردم ما می‌توانستند این را درک کنند. این مال آنها نیست، هنوز مال خداست.

سوم، چون هیچ چیز تحت کنترل ما نیست، ما صرفاً مباشر او هستیم. سوم، قرار است از آن برای پیشبرد اهداف او استفاده کنیم، بنابراین وقتی ثروتی را که او به ما می‌دهد، چه ماهی ۱۰۰ دلار اختیاری باشد و چه ماهی ۱,۰۰۰,۰۰۰ دلار اختیاری، می‌گیریم.

و افرادی هستند که ۱,۰۰۰,۰۰۰ دلار برایشان هیچ معنایی ندارد. من با سازمانی کار کرده‌ام که پول پشت آن است، مردی که چند میلیارد دلار ثروت دارد، و یک تاجر است. ۵,۰۰۰,۰۰۰ دلار برایش هیچ معنایی ندارد. بی‌اهمیت است، کاملاً بی‌اهمیت.

او یک شرکت دارد، به فروش آن فکر می‌کند، می‌تواند حدود ۲۸۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار از آن به دست آورد. احتمالاً آن را نمی‌فروشد، چون ۲۸۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار برای چه کاری لازم است؟ او به آن نیازی ندارد. منظورم این است که فرقی نمی‌کند ۱۰۰ دلار ما باشد یا ۲۸۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار، ۱,۰۰۰,۰۰۰ دلار.

اینها ثروت خدا هستند. آنها هنوز تحت کنترل او هستند و ما فراخوانده شده‌ایم تا از آنها برای پیشبرد اهداف او استفاده کنیم.

او می‌تواند، ما می‌توانیم ماشین بخریم و بچه‌هایمان را به دانشگاه بفرستیم. او اجازه می‌دهد انواع کارهای جالب را با پولش انجام دهیم، اما هیچ‌وقت مال ما نمی‌شود. همیشه مال اوست.

و بنابراین، ما از آنچه داریم، تا جایی که می‌توانیم، برای پیشبرد اهداف او استفاده می‌کنیم. میانگین کمک به یک کلیسا، می‌دانید آن درصد چقدر است؟ فقط برای اینکه اگر این کار را انجام داده‌اید، در مورد مردم خودتان خیلی احساس بدی نداشته باشید. میانگین کمک به کلیسا در آمریکا ۲.۲٪ است. بنابراین، برای یک فرهنگ کشاورزی بسیار فقیر، خدا ۱۰٪ را مطالبه کرد.

اگر مالیات را هم در نظر بگیریم، این عدد در واقع حدود ۲۷٪ افزایش می‌یابد. محاسبه‌ی یک دهم در عهد عتیق بسیار دشوار است، اما حداقل، علاوه بر مالیات، آنها باید ۱۰٪ می‌دادند.

بنابراین، برای یک فرهنگ کشاورزی بسیار فقیر، خدا حداقل ۱۰٪ را گفته است. کلیساهای ما ۲.۲٪ می‌دهند. یک بار با یک نفر صحبت می‌کردم، و او داشت در مورد امور مالی کلیسایش صحبت می‌کرد. او خیلی هیجان‌زده بود.

او گفت، بیل، کلیسای ما به ۲.۴٪ رسیده است. او واقعاً از این بابت خوشحال بود. من نمی‌دانم گنج‌های آسمانی چه شکلی خواهند بود. فکر می‌کنم این یک آغوش واقعاً بزرگ خواهد بود.

فکر می‌کنم خوب از آب درمیآید. کار درست رو انجام دادی بیل. از خستگی مُردی.

من به شما فرصت‌های زیادی دادم. من شخصاً فرصت‌های زیادی دارم. من سفیدپوست هستم.

فکر می‌کنی این به فرصت تو این کشوره؟ تو که حواست نیست. من سفید پوستم. قدم بلنده.

یک مدیر اجرایی شرکتی که قدش بالای شش فوت است، سالانه شش هزار دلار بیشتر از یک مدیر اجرایی شرکتی که قدش زیر شش فوت است، حقوق می‌گیرد. اگر قدبلند باشید، مردم به‌طور خودکار به حرفتان گوش می‌دهند. من تمام مطالعات را دیده‌ام.

خیلی جذابه. من تو کلیساهایی بودم که آدم‌های کوتاه‌تر بلند می‌شن، و بچه‌ها هم این کار رو می‌کنن. بعد من بلند می‌شم.

. فقط به این خاطر که قدم ۱.۹۰ متر است. من قدبلند هستم. من در مونس به دنیا آمدم.

پدرم در این زمینه بسیار شناخته شده است. من از همه همکارانم یک سر و گردن بالاترم چون تقریباً همه مقاله و ستون پرسش و Eternity پدرم را در زمینه کاری من می‌شناسند. او به مدت 20 سال برای مجله پاسخ می‌نوشت.

بیشتر مردم او را اینگونه می‌شناسند. امتیاز فوق‌العاده‌ای دارد. به همین دلیل است که من توانستم تفسیر را بنویسم.

به همین دلیل بود که وارد مقطع کارشناسی ارشد شدم. من نسبت به اکثر مردم مزایای فوق‌العاده‌ای دارم که هیچ‌کدام از آنها به من مربوط نیست. من باید در این مورد پاسخگو باشم.

، شما حتی اگر قدتان کمتر از ۱.۸ متر باشد، از مزایای خودتان برخوردارید. هر بار که سوار هواپیما می‌شوید به مزیت کوتاه‌تر بودن‌تان فکر کنید. من برای داشتن فضای پای بیشتر در هواپیما باید پول خیلی بیشتری بپردازم.

داگ نقل مکان کرد. نمی‌دانم چرا همه جا با فرست کلاس نمی‌رود. اما همه ما مجموعه‌ای از مزایای خودمان را داریم و قرار است در قبال آنها پاسخگو باشیم.

من فقط می‌خواهم زندگی کنم. می‌خواهم از تمام مزایایی که او به من داده است استفاده کنم و می‌خواهم تا روزی که می‌میرم کار کنم. می‌خواهم خسته و کوفته زمین بخورم، چون می‌خواهم بزرگترین توده عظیم بیت‌کوین‌های آسمانی ممکن را داشته باشم.

. چون من یه کار خوب می‌خوام. کار خوب. نه خوب.

. بیل، من کار خوب می‌خواهم. تو هر چیزی که بهت دادم رو گرفتی. تو واقعاً کارت رو خوب انجام دادی.

اینگونه است که شما گنج آسمانی را جمع می‌کنید. شما از ثروت خدا استفاده می‌کنید، و این ثروت می‌تواند پول باشد؛ می‌تواند زمان، موقعیت، نفوذ یا هر چیز دیگری باشد. شما آنچه را که خدا به شما داده است، می‌گیرید و از آن برای پیشرفت خود استفاده نمی‌کنید.

رایگان است. این راهی BT شما از آن برای پیشبرد اهداف خدا استفاده می‌کنید. این یکی از دلایلی است که است که من، مت و اد می‌توانیم تا جایی که می‌توانیم اهداف خدا را پیش ببریم.

آره؟ اوه، بیت کوین؟ بیت کوین یک ارز مجازی است که هر ملتی روی زمین از آن می‌ترسد. بیت کوین یک ارز مجازی است که بیشتر در دارک نت، بیشتر برای کارهای خیلی بد، استفاده می‌شود. دارک نت، یک کل است، دو اینترنت وجود دارد.

بله، اینترنتی که موقع ثبت نام می‌بینید. می‌توانید آن را ببینید. کلی سرور دیگر هم هست که به هم متصل هستند و قابل ردیابی نیستند. و اینجاست که قاچاق انسان اتفاق می‌افتد.

اینجا جایی است که مواد مخدر فروخته می‌شود. داعش از آن استفاده می‌کند. جایی است که می‌توانید فیلم‌های غیرقانونی را به صورت رایگان دانلود کنید.

یک کل وجود دارد، و به همین دلیل آن را وب تاریک می‌نامند. و ارز وب تاریک همین بیت کوین‌ها هستند. آنها ارزهای مجازی هستند که با انجام کارهای خاصی به دست می‌آورد و سپس می‌توانید با آنها چیزهایی بخرید.

و در آنجا، من واقعاً شروع به دیدن چیزهایی مثل اقامت در هتل، شبی ۱۰۰ دلار یا ۵۶ بیت کوین کرده‌ام. دلیل ترس دولت‌ها از آنها این است که آنها را کنترل نمی‌کنند. دولت چین یک سال پیش به بانک چین گفت، نه، نه، نه، شما نمی‌توانید از بیت کوین برای هیچ کاری استفاده کنید.

و ارزش بیت کوین‌ها بالا و پایین می‌رود چون هیچ طلایی پشت آنها نیست یا چیزی شبیه به آن. اما ارزش واقعی دارند چون مردم می‌گویند که ارزش دارند، و حاضرند بونگ و ماری‌جوانا و کراک و چیزهای دیگر را با مقدار مشخصی از این ارز مجازی معامله کنند. آنها فکر می‌کنند برنامه‌نویس خالق آنها را پیدا کرده‌اند، و این بچه باید فقط یک نابغه‌ی غیرقابل درک باشد چون نمی‌توانند کد او را بشکنند.

آنها نمی‌توانند کد را بشکنند و بیت کوین‌ها را لغو کنند. اما خواهیم دید چه اتفاقی می‌افتد. به هر حال، این بیت کوین است.

نه، اصلاً به تشویق‌کننده‌ها ربطی نداره. من اسم‌ها رو شنیدم، و مامانم هم، اون تحقیق کرد. رفت سراغ وب‌سایت.

داعش وب‌سایت او را هک کرده بود. و در ابتدا، این‌طور به نظر می‌رسید که خب، چرا این کار را کردند؟ آنها گفتند خب، هک کردنش آسان است و گفتند، البته که مادرم اول آنجا بوده است. اما بعد او کمی توسط داعش هک شد.

بله، و احتمالاً آنها از طریق شبکه تاریک می‌آیند چون نمی‌توان آنها را زیر نظر گرفت. البته، شبکه تاریک در چین برای انتقال انجیل عالی است چون قابل ردیابی نیست.

وقتی جایی می‌روید، هیچ ردیابی از شما باقی نمی‌ماند. بنابراین، چیزی شبیه رادیو است. یادتان باشد، خب، هیچ‌کدام از ما آنقدر پیر نیستیم که این را به خاطر بسپاریم.

وقتی رادیو برای اولین بار عرضه شد، برخی از مسیحیان آن را ابزار شیطان دانستند و گفتند که قرار است کلیسا را نابود کند. ناگهان متوجه شدند که می‌توانیم از طریق رادیو، انجیل را در کشورهای نزدیک پخش کنیم. بنابراین، من کنجاوم که دارک نت به کجا می‌رود، زیرا ابزاری بسیار قدرتمند برای به اشتراک گذاشتن انجیل است.

اما چیزهای بد زیادی روی آن هست. من فقط نمی‌دانم چه اتفاقی قرار است بیفتد. مارتین لوید-جونز می‌گوید، هر شب، ما چادرمان را به اندازه یک روز راهپیمایی نزدیک‌تر به خانه برپا می‌کنیم.

آیا داشتن چنین طرز فکری عالی نیست؟ ما به پولمان نگاه می‌کنیم، به زمانمان نگاه می‌کنیم، و می‌رویم می‌دانید، من یک روز به خانه نزدیک‌تر شده‌ام. آیا امروز روز خوبی بود؟ آیا راهپیمایی خوبی انجام دادم؟ آیا کارهای درست را انجام دادم؟ جان و سلی می‌گوید، من همه چیز را فقط با قیمتی که در ابدیت به دست می‌آورند قضاوت می‌کنم. این چه حرف بی‌هوده‌ای است که سعی دارم به آن فکر کنم؟ فقط یک زندگی به زودی می‌گذرد و فقط آنچه برای عیسی انجام شده است، دوام خواهد داشت.

اینگونه است که ثروت خود را به پیش می‌فرستید. اینگونه است که گنج آسمانی را جمع می‌کنید. او از میان آن می‌گذرد، و من احتمالاً بیشتر آنچه را که می‌خواستم بگویم، قبلاً گفته‌ام.

در آیه ۱۹ فرمانی وجود دارد، و سپس او چهار دلیل ارائه می‌دهد که چرا انباشت ثروت دنیوی احمقانه است. دلیل اول این است که گنجینه‌های دنیوی را می‌توان نابود کرد، درست است؟ مسجد و حیوانات موذی می‌توانند ویران کنند و زده‌ها می‌توانند وارد شوند و دزدی کنند. بنابراین، اینطور نیست، فقط اینطور نیست که نتوانید آن را با خود ببرید، فقط قرار است آن را نابود کنید.

تقریباً هر چیزی که می‌خرید، در نهایت بال درمی‌آورد و پرواز می‌کند. یا همانطور که می‌گویم، مراقب باشید چه می‌خرید، زیرا هر چیزی که دارید، مالک شماست، درست است؟ تقریباً هر چیزی که دارید، واقعاً مالک شماست. و بنابراین مراقب باشید که چه می‌کنید.

بنابراین، استدلال این است که گنجینه‌های زمینی می‌توانند از بین بروند، و گنجینه‌های آسمانی همیشه متعلق به آنها خواهد بود. نقل قول معروف جیم الیوت، کسی که آنچه را که نمی‌تواند نگه دارد می‌دهد تا آنچه را که نمی‌تواند از دست بدهد به دست آورد، احمق نیست. این گنجینه‌های آسمانی هستند.

اول پطرس ۱:۴، درباره میراث ما که در آسمان برای ما نگه داشته شده و توسط خدا محافظت می‌شود صحبت می‌کند. بنابراین، میراث ما در آنجاست و نمی‌توانیم آن را از دست بدهیم. بنابراین، دلیل شماره یک برای جمع‌آوری گنج آسمانی این است که گنج‌های زمینی می‌توانند در آیه ۲۱ باشند، و این یعنی محل گنج ما، محل قلب ما را نشان می‌دهد.

زیرا هر جا گنج تو باشد، قلب تو نیز آنجا خواهد بود. قلب‌ها و گنج‌های ما به طور جدایی‌ناپذیری به هم پیوند خورده‌اند. اگر گنج‌های دنیوی را گرد آوریم، اگر برای آنها زندگی کنیم، قلب ما محکم در این دنیا کاشته شده است.

اما اگر ما زندگی خود را صرف جمع‌آوری گنجینه‌های آسمانی می‌کنیم، از ثروت خدا برای پیشبرد اهداف خدا استفاده می‌کنیم، پس مطمئن هستیم که قلب‌هایمان در بهشت کاشته شده است. و البته، ما تمایل داریم فکر کنیم که ما تنها استثنا در این مورد هستیم، درست است؟ اوه، نه، نه، این ممکن است در مورد توده مردم صادق باشد، اما در مورد من صادق نیست. من می‌توانم گنجینه‌های زیادی داشته باشم، اما عیسی را دوست دارم.

دسته چکت رو نشونم بده. فکر کنم باید بگم صورتحساب کارت بدهی‌ات رو نشونم بده. اوه، وای، سه ماه پیش صد دلار به کلیسا دادی.

هوم. آره، محل گنج، محل قلب ما رو نشون می‌ده. اما من فکر می‌کنم قضیه فراتر از این حرف‌هاست.

گنج‌های ما قلب‌هایمان را به سوی خود می‌کشند. اگر غرق در گنج‌های زمینی باشیم، قلب‌هایمان به سوی زمین کشیده خواهند شد.

یک نقل قول عالی از گوردون فی وجود دارد که به اول تیموتائوس ۶ اشاره دارد. پس اجازه دهید متن اول تیموتائوس ۶ را از آیه ۷ برایتان بخوانم. این خداترسی همراه با قناعت، سود بزرگی است، زیرا ما چیزی به این دنیا نیاورده‌ایم و چیزی از آن نمی‌بریم. اما اگر غذا و لباس و یک پی‌ام‌و داشته باشیم، راضی خواهیم بود. کسانی که می‌خواهند ثروتمند شوند، خب، عشق به جمع‌آوری گنج‌های زمینی وجود دارد.

کسانی که می‌خواهند ثروتمند شوند، در وسوسه و دام و بسیاری از آرزوهای احمقانه و مضر گرفتار می‌شوند که مردم را به تباهی و هلاکت می‌کشاند. زیرا عشق به پول از انواع شرارت است. و این تصویر، این مارییچ نزولی است.

اگر اشتیاق ما ثروتمند شدن باشد، آنگاه مجموعه‌ای کاملاً جدید از وسوسه‌ها وجود دارد که ما مستعد آنها هستیم. برای مثال، من افرادی را می‌شناسم که پول زیادی دارند و باید بگویم کلی مشکلاتی دارند که من ندارم. آنها برای اینکه پولشان را کجا بدهند، مشکل دارند.

واقعاً سخت است چون وقتی پول می‌دهند، چک‌های ۱۰۰ هزار دلاری می‌دهند. می‌دانند که این پول خداست، بنابراین می‌خواهند مراقب باشند که آن را کجا می‌دهند. آن را به وزارتخانه‌هایی که لیاقتش را ندارند یا خواهند داشت، نمی‌دهند.

منظورم این است که سخت است. همچنین به شما یک حس وسوسه کاملاً جدید می‌دهد. من یک نفر را می‌شناسم، او مدیر صندوق پوشش ریسک است، واقعاً ثروتمند، فراتر از هر چیزی که ما بتوانیم پردازش کنیم.

و یک روز داشت با پسر نوجوانش صحبت می‌کرد، گفت، هی، می‌خواهی با هلیکوپتر اسکی کنیم؟ پسرش گفت، بله، می‌توانیم این کار را بکنیم؟ آنها در جنوب کالیفرنیا زندگی می‌کنند. و او گفت، بله، خب، بگذار چند روزی از مدرسه مرخصی بگیری. بنابراین، روز بعد، یک بلیط خرید، دو بلیط درجه یک به شیلی

آنها به شیلی پرواز کردند و در کوه‌های مرتفع شیلی با هلیکوپتر اسکی کردند. وقتی برگشتند، حسابی غوغا کردند. وای.

ببینید، او کلی وسوسه دارد که اکثر آدم‌های عادی ندارند. حالا وسوسه دارد که پولش را این‌طور خرج کند و به سوالاتی در مورد اینکه چطور پولش را این‌طور خرج می‌کند پاسخ دهد. نمی‌گویم درست بود یا غلط.

من فقط می‌گویم افرادی هستند که این نوع پول را دارند، و مجموعه‌ای کاملاً جدید از وسوسه‌ها وجود دارد. نظر گوردون فی این بود که با توجه به وسوسه‌هایی که با ثروت همراه است، چرا کسی باید بخواهد ثروتمند شود؟ او در تفسیر خود این سوال را پی‌پاسخ می‌گذارد. چرا کسی باید بخواهد ثروتمند شود؟ همه این چیزهای جدیدی که باید در موردشان فکر کنید، زحمت بکشید، تعمق کنید و دعا کنید، و همه وسوسه‌هایی که قرار است پیش بیاید و مردم عادی ندارند، چرا باید بخواهید ثروتمند شوید؟ این یک روش جالب گوردون برای پرسیدن سوالات بود.

گنج‌های زمینی قلب ما را به زمین می‌کشند. به همین ترتیب، گنج‌های آسمانی ما را به سوی آسمان‌ها جذب و اغوا می‌کنند. این اصل گنج شماره پنج رندی آلکورن است.

باز هم، اکثر ما احساس می‌کنیم که ما از این قاعده مستثنی هستیم، و من واقعاً تعجب می‌کنم که آیا حساب‌های بانکی مردم واقعاً ثابت می‌کند که ما از این قاعده مستثنی هستیم. می‌دانید، یکی از چیزهای عجیب، آیا شما این را دریافته‌اید که هر چه بیشتر درآمد داشته باشید، بخشیدن آن سخت‌تر می‌شود؟ شما با مردم اینگونه صحبت می‌کنید، من به یاد دارم که در یک جلسه بودم، و در واقع من در دبیرستان بودم، و برای رفتن به دانشگاه آماده می‌شدم، و به سن برناردینو، کمپس کروسادز فور کریست، آمدم، قبلاً یک مؤسسه تاپستانی داشت، و من به آن رفتم. و من هنوز هم به یاد دارم که یکی از سخنرانان گفت، شما باید یادگیری پرداخت عشر را از همین الان شروع کنید زیرا پرداخت عشر اکنون آسان‌تر از همیشه است.

چون هر چه پول بیشتری دریاوری، بخشیدنش سخت‌تر می‌شود. و من فکر می‌کردم این خیلی عجیب است، اما طبق تجربه خودم می‌دانم که همینطور است، و طبق تجربه دیگران هم می‌دانم که همینطور است. چارلز فولر در ساعت احیا به سبک قدیمی، با هدایای پنج و ده دلاری زنده ماند.

او به این معروف بود که حاضر نبود به رادیو برود مگر اینکه تمام پول زمان پخش رادیو را پرداخت می‌کرد. او هرگز برای برنامه احیای به سبک قدیمی پول قرض نمی‌گرفت. و مواقعی بود که دو تا سه دقیقه قبل از شروع برنامه احیای به سبک قدیمی، حسابدار می‌گفت، بسیار خوب، پول کافی رسیده است.

و همیشه هدایای خیلی کوچکی بودند. نه از آن هدایای خیلی بزرگ و عظیمی که انتظار داشتید. هدایای خیلی خیلی کوچک.

آره، آره، آره. خوب به هر حال، قلبمون، گنجینه‌هامون ما رو بالا می‌کشه، گنجینه‌هامون ما رو پایین می‌کشه. و این دلیل دومه.

می‌تونی اینطوری حرف بزنی. اما آره، منظورم اینه که، منظورم اینه که، می‌دونم ساخته. آدم به شخصیت‌های تلویزیونی نگاه می‌کنه، و من همین الان عکس خونه‌ش رو دیدم.

یه عمارت ده میلیون دلاریه. می‌دونی، آره.

نمی‌دانم. نمی‌دانم. نمی‌دانم.

خب، شما بچه‌ها یادتان هست که او شاید بیشتر در لس‌آنجلس بوده. جین اسکات. شما جین اسکات را در حال سیگار کشیدن و گرفتن یک تخته سفید دیده‌اید.

فقط یه شب داشتم نگاهش می‌کردم. وقتی داشتم می‌رفتم آروسا، داشتم می‌رفتم کلیسای اوپن دور تو مرکز شهر لس‌آنجلس، و داشتن کلیسا رو تو مرکز شهر می‌فروختن.

این کلیسای بزرگ است، عیسی نجات‌دهنده‌ی بزرگ. و در نهایت، آنها می‌خواستند آن را بفروشند و پردیس هیل‌ساید آروسا پس‌یفیک را بخرند. آنجا پردیس فوق‌العاده‌ای بود، جای بسیار خوبی برای یک کلیسا.

و جین اسکات می‌خواست آن را، پردیس مرکز شهر را، بخرد. به همین دلیل ما این کار را کردیم، من داشتم او را تماشا می‌کردم و آنجا نشسته بودم و به دورین اخم کرده بودم. شما به اندازه کافی فداکاری نمی‌کنید.

فکر می‌کنی این نوع آموزش به درد می‌خوره، منظورم اینه که من اولین باره اینو می‌بینم. فکر می‌کنی این نوع آموزش ارزونه؟ برای اینکه این نوع آموزش رو داشته باشی باید برایش پول بدی. و من تا وقتی که تو پول ندی، آموزش نمی‌دم.

و او همانجا نشست و اخم کرد. آیا او این کار را چندین بار انجام داد؟ باشه. فقط به دوربین اخم کرد.

تقریباً ۱۵ دقیقه بعد، کسی آمد و یک پاکت به او داد و گفت، اوه، بسیار خب. او به تدریسش ادامه داد. نکته طنز ماجرا این است که من کشیش و معاون کشیش اصلی کلیسای در باز را می‌شناختم.

وقتی داشتند با جین اسکات در مورد خرید محوطه دانشگاه در مرکز شهر مذاکره می‌کردند، او را سوار لیموزین کردند. چشم‌هایش را بستند چون اسکات جایی در لس‌آنجلس عمارتی داشت، اما نمی‌خواست کسی بداند کجاست. بنابراین چشم‌هایش را بستند و نیم ساعت رانندگی کردند. و وقتی چشم‌هایش را برداشتند، داشتند به این عمارت فوق‌العاده مجلل نگاه می‌کردند.

آره. به هر حال، و نه اینکه بخوام ازش ایراد بگیرم، اما این اولین مثالی بود که به ذهنم رسید. وای، آگه فکر نکنیم که محل گنج‌هامون ما رو وسوسه می‌کنه، خیلی ساده‌لوحیم.

یکی از دوستان خیلی خوب من در بوستون، در بورس مشغول به کار شد، افزایش حقوق فوق‌العاده‌ای داشت. به یک سمت مدیریتی بالا ارتقا پیدا کرد. اولین کاری که کرد این بود که یک بی‌ام‌و خیلی لوکس خرید.

ماشین زیبایی بود. منظورم این است که فقط یک بی‌ام‌و نبود. یک بی‌ام‌و بود.

نمی‌دانم کدام بود. خیلی قشنگ بود. یک هفته بعد او را دیدم، و یک چین و چروک تا بالای کاپوت داشت.

رفتم، چی شد؟ یه احمقی با یه اتوبوس بزرگ دنده عقب زد رو من و سپر عقب این ماشین، نمی‌دونم، ۸۰ هزار دلاری رو خط انداخت. اون همیشه این بی‌ام‌و رو می‌خواست، و من خیلی دلم برایش سوخت. گفتم، پس کی می‌خوای درستش کنی؟ و اون گفت، می‌دونی چیه؟ فکر نمی‌کنم بتونم درستش کنم.

گفتم، می‌خوای یه بی‌ام‌و ۸۰ هزار دلاری با کاپوت چروک شده سوار بشی؟ گفت، آره، فکر کنم به این یادآوری نیاز دارم. فکر کنم باید بهم یادآوری بشه که گنجم کجاست. اون چروک هر روز صبح بهم یادآوری می‌کنه که گنجم رو کجا بذارم.

با خودم فکر کردم، خب، خوش به حالت. خوش به حالت. من درستش می‌کردم.

او این کار را نکرد. او این کار را نکرد. من چند روز پیش با او صحبت می‌کردم.

گفتم، هنوز اون بیمر رو سوار میشی؟ گفت، نه، یه سوبارو خریدم. گفت، من به ماشین ۸۰ هزار دلاری احتیاج ندارم. اون تو یه خونه چند میلیون دلاری زندگی می‌کنه.

گفتم، خانه‌ات چی؟ او گفت، ما می‌خواهیم آن را بفروشیم. قرار است خانه را کوچک‌تر کنیم. بچه‌ها رفته‌اند.

دیگه لازم نیست اینجوری زندگی کنی. من کارهایی دارم که می‌خوام انجام بدم. چی شد، اون داشت می‌رفت. نمی‌دونم، یه جایی تو آمریکای لاتین.

آنها فقط توسط آدم‌های بد، نه تروریست‌ها، بلکه فقط اراذل و اوباش مورد حمله قرار گرفتند. آنها را به میدان نبرد بردند. آنها را بستند.

آنها را رو به پایین خواباندند. به یکی از دختران تجاوز کردند و بقیه را تهدید کردند. این خبر در اخبار ملی پخش شد.

شاید شش ماه پیش بود. آن شخص دیوید بود. دیوید و همسرش آنجا بودند.

متأسفانه، همسرش به این فکر افتاد که انگشترش را بچرخاند تا الماس را نبینند. بنابراین، الماسش را نگرفتند. اما دیوید گفت، من آنجا رو به زمین دراز کشیده بودم.

مطمئناً، قرار بود کشته شوم. و تنها چیزی که می‌توانستم بگویم این بود که، می‌دانی چیست؟ من نیازی ندارم. طوری زندگی کنم که انگار دارم زندگی می‌کنم. من به آن ماشین نیازی ندارم.

من به خانه احتیاج ندارم. من چیزهای زیادی در مورد پول و نحوه‌ی به دست آوردن آن می‌دانم.

من می‌دانم چطور به دیگران کمک کنم تا موفق شوند. باید کاری انجام دهم که واقعاً مهم باشد. من واقعاً به او افتخار می‌کردم.

این تصمیم او بود. ممکن است برای دیگران تصمیم درستی نباشد. اما اینها فقط مثال هستند.

هر جا که قلب ما باشد، گنج ما هم به همان جا می‌رود. منظورم این است که هر جا گنج ما باشد، قلب ما هم به همان جا می‌رود. ما را به سمت خود می‌کشد.

به هر حال، دلیل شماره سه این قضیه عجیب چراغ چشم است. این سخت است. یعنی چه؟ چشم چراغ بدن است.

اگر چشمانت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود. اما اگر چشمانت ناسالم باشد، تمام وجودت تاریک خواهد بود. پس اگر نوری که در درونت است تاریکی باشد، آن تاریکی چقدر بزرگ است؟ عیسی

، چی؟ متن سختیه و تفسیرهای زیادی میشه ازش داشت، اما بذارید یه جورایی یکی شو براتون بگم. می‌دونید امیدوارم تفسیر درستش باشه. تصویر اینه که چشم‌های ما اجازه ورود نور به بدنمون رو می‌دن، درسته؟ درست مثل پنجره که اجازه ورود نور به اتاق رو می‌ده.

و اگر چشم سالم باشد، به این معنی است که نور زیادی وارد بدن می‌شود، درست است؟ نور زیادی وارد بدن می‌شود. اگر چشم ناسالم باشد یا در برخی ترجمه‌ها، بد باشد، به این معنی است که میزان نوری که وارد بدن ما می‌شود کمتر است، درست است؟ بنابراین، شما تصویر یک چشم سالم و یک چشم ناسالم را دارید. عبور از این مرحله بسیار دشوار است.

احتمالاً منظور از چشم خوب یا چشم سالم، تک‌هدفی بودن است. ما در مورد خیره شدن به چیزی صحبت می‌کنیم. چشم سالمی که اجازه می‌دهد نور زیادی به بدن بتابد، روی یک هدف واحد تنظیم شده است. درست است؟ ما قرار است بگویم، می‌دانید، خدا یا پول، درست است؟ این موضوع در پاراگراف بعدی مطرح خواهد شد.

بنابراین، چشم سالم، چشمی است که بر یک هدف واحد متمرکز شده است. چشم بد، قلبی متشتت است. چشم متشتت، قلبی متشتت است.

کسی است که سعی می‌کند نگاه شما را به دو چیز معطوف کند: به گنجینه‌های این دنیا و گنجینه‌های بهشت، خب؟ پس چشم چراغ بدن است. و اگر چشمان شما سالم باشند، اگر سخاوتمند باشند، نوع دیگری از دلالت این کلمه سخاوت است. اگر چشمان شما سالم باشند، اگر سخاوتمند باشند، تمام بدن شما پر از نور است.

اما اگر چشمانت بد باشند، اگر چشمانت ناسالم باشند، اگر چشمانت خسیس باشند، اگر روی یک نقطه واحد متمرکز نباشند، تمام بدنت پر از تاریکی است. و سپس نور درونت تاریکی است، و آن تاریکی چقدر بزرگ است؟ به نظر من، این یک استعاره بسیار بسیار پیچیده است. و اساساً می‌گوید که شما باید به طور انحصاری روی عشق به خدا، گنجینه‌های آسمانی و سخاوتمند بودن متمرکز شوید.

اگر سخاوتمند نباشید و بر جمع‌آوری گنج‌های آسمانی تمرکز نکنید، تاریکی درونتان عظیم خواهد بود. چیزی شبیه به این است، باشه؟ ببخشید، این یکی از آن قسمت‌هایی است که واقعاً، واقعاً فهمیدن معنای دقیق آن دشوار است. اما اساس، شما را به یک تمرکز واحد، تمرکز سخاوتمندانه بر جمع‌آوری ثروت در بهشت، نه اندوختن، نه داشتن نگاه تقسیم‌شده که در آن سعی در جمع‌آوری ثروت زمینی نیز دارید، فرا می‌خواند.

بسیار خوب. دلیل شماره چهار، که خیلی آسان‌تر است، در آیه ۲۴ آمده است. و عیسی می‌گوید هیچ‌کس نمی‌تواند به دو ارباب خدمت کند.

یا از یکی متنفر خواهی بود یا دیگری را دوست خواهی داشت، یا به یکی وفادار خواهی بود و از دیگری بیزار. و ترجمه قدیمی کینگ جیمز اینجا فقط به زبان آرامی ترجمه شده است. شما نمی‌توانید هم به خدا خدمت کنید و هم به مال دنیا.

اما مامون به ثروت یا دارایی اشاره دارد، و به همین دلیل است که ما با پول سر و کار داریم؛ این چیزی است، که در مورد آن صحبت می‌کنیم. این مربوط به جایی است که پول ما قرار دارد. و بنابراین عیسی می‌گوید، هی، دو نوع آدم در این دنیا وجود دارد.

دو نوع ارباب وجود دارد. باید انتخاب کنی. نمی‌توانی نوکر دو ارباب باشی.

تو فقط می‌توانی بنده‌ی یک ارباب باشی. یک ارباب خداست. یک ارباب هم پول است، عشق به پول، عشق به گنج‌های زمینی.

شما باید انتخاب کنید، رفقا. شما باید انتخاب کنید. آیا من در مورد «زندگی‌تان را هدر ندهید» صحبت کرده‌ام؟ من صحبت کرده‌ام، اینطور نیست؟ کتاب پاییر

این بخش بزرگی از درخواست کتاب «زندگی‌ات را هدر نده» نوشته‌ی پاییر است. آن را خرج نکن. زندگی‌ات را صرف تلاش برای پول درآوردن نکن.

این کاری نیست که قرار است انجام دهیم. مارتین لویید-جونز درباره زندگی در حالت جدایی مقدس از پول صحبت می‌کند. استعاره دیگر این است که ما ثروت خود را شل و ول با انگشتان کشیده نگه می‌داریم تا سکه‌ها به راحتی از بین انگشتانمان بیفتند.

کسی که چشم‌های بدی دارد، کسی که خسیس است، پول را چنگ می‌زند. و اگر پول را چنگ بزنی چه اتفاقی می‌افتد؟ باز هم آن را از دست می‌دهی، اینطور نیست؟ هر چه محکم‌تر فشار دهی، بیشتر از دستت می‌رود. شبیه پرنسس لیا در جنگ ستارگان است.

هر چه محکم‌تر بگیری. اما مسیحیان فراخوانده شده‌اند که به چیزها بی‌قید و بند باشند، سخاوتمند باشند، اجازه دهند پول از میان انگشتانشان بیفتد و اهداف خدا را روی زمین پیش ببرند. و همانطور که به پولمان و به نظر من به زمانمان، و به انرژی‌هایمان، و به استعدادهایمان، اجازه می‌دهیم از میان انگشتانمان جاری شوند، در حال پیشبرد کار خدا هستیم.

و اینگونه است که ما گنج‌ها را روی زمین جمع می‌کنیم. باشه؟ بسیار خب. خب، هیس اینجا موفق شده هوشیار بماند، حتی با وجود پای کفش‌دوزک و بستنی و همه چیزهای دیگری که برای ناهار خوردیم.

اما فکر می‌کنم الان جای خوبی برای توقف روزانه هستیم. فردا با سرعت نسبتاً مناسبی می‌توانیم کار را تمام کنیم، پس بیایید کمی استراحت کنیم و به خانه برویم.

فقط باید صبر کنم و ببینم. نمی‌دانم. حدس می‌زنم که فردا اوایل بعدازظهر تمام شود.

من زمان خیلی بیشتری برای بحث در نظر گرفته‌ام، اما شما فقط دارید آن را جذب می‌کنید. پس، باشه، ادامه بده. خیلی خب.

خدا را شکر. اما آیا این تجربه شما به عنوان یک کشیش بوده است که بنشینید و زیان بدن را در زندگی من یک عبارت کلامی که اغلب دیده‌ام مردم ناراحت یا عصبانی می‌شوند، به کار ببرید؟ آیا این تجربه شما به عنوان یک کشیش بوده است که موضوعی که بیشتر مردم را آزار می‌دهد وقتی است که در مورد پول صحبت می‌کنید؟ در مورد بیرون رفتن از کلیسا، اما آخرین تأثیر این است که مطمئنم این یکی از 10 مورد برتر برای عصبانیت در یک کشیش است زیرا پول شما می‌تواند به احساس ارزش شما، احساس استقلال شما، احساس امنیت و کنترل شما، توانایی انجام کاری که می‌خواهید انجام دهید، قدرت تبدیل شود.

منظورم این است که همه اینها به پول گره خورده، درست است؟ و بنابراین، وقتی شروع به گفتن این می‌کنید که این مال تو نیست، مال خداست. فقط پول نیست؛ بلکه هر چیزی است که پول نماینده آن است. و بنابراین فکر می‌کنم، هیچ‌وقت واقعاً هیچ‌کس مستقیماً دنبالم نیامده وقتی که در مورد پول موعظه می‌کردم، اما یک دوست دارم، یک کلیسای کوچک روستایی، یک کلیسای بزرگ.

شما می‌توانید یک کلیسا با ۹۰ نفر عضو داشته باشید. منظورم این است که فرقی نمی‌کند کلیسا چقدر بزرگ باشد، بالاخره جدایی‌هایی وجود خواهد داشت. افراد ثروتمند در کلیسا عصبانی بودند چون می‌خواستند مراسمی برگزار شود که جویندگان در آن حضور داشته باشند.

این وضعیت خاص آنها بود. کشیش واقعاً در شاگردی با استعداد بود و آنها دوست نداشتند که او در زندگی آنها دخالت کند. بنابراین، با عصبانیت، بلند شدند و سعی کردند کلیسا را تفرقه بیندازند. آنها واقعاً نتوانستند، بنابراین فقط آنجا را ترک کردند.

کشیش به منشی گفت، من نمی‌خواهم بدانم مردم چه چیزی می‌دهند، اما باید بدانیم حالا که ثروتمندترین افراد کلیسا رفته‌اند، مجبوریم بودجه را کاهش دهیم. من نمی‌دانم چه نوع کاهش بودجه‌ای باید انجام دهیم. بنابراین، شما باید به من بگویید.

روز بعد برگشت و گفت صفر. اصلاً هیچ تغییری ایجاد نکن. آنها هرگز یک پنی هم به کلیسا نداده بودند، اما چون ثروتمند بودند سعی می‌کردند آن را کنترل کنند.

خب، می‌دانید، احتمالاً یک میلیون داستان مثل این وجود دارد. و بسیاری داستان‌های خوب دیگر. منظورم این است که من مردی را می‌شناسم که تمام حقوق بازنشستگی‌اش را نقد کرد و آن را به کلیسا هدیه داد، زیرا آنها در حال ساخت یک ساختمان جدید بودند و او فکر می‌کرد که این کار واقعاً مهم است. انواع و اقسام داستان‌ها وجود دارد.

این دکتر بیل مونس در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه ۱۲، متی ۱۹:۶ و پس از آن، وفاداری‌های بی‌قید و شرط است.